

A Critique of Ibn Abi al-Hadid's Views and Explanations on the Issue of Ahl al-Bayt's (as) Socio-Political Guardianship in Nahj al-Balagha

Ali Almasi*

Rahmatollah Joghatayi Sabzevari**, Sayyed Ali-Aasghar Mir -Khalili***

Abstract

The socio-political guardianship of Ahl al-Bayt (as) is an inalienable right from almighty God, which has been emphasized by the Holy Quran and Ahl al-Bayt (as) themselves, including in Nahj al-Balagha. Despite the importance and quality of Ibn Abi al-Hadid's commentary on Nahj al-Balagha, in some cases he has followed the path of injustice and has explained the orders of the Imam based on his own doctrinal and jurisprudential principles. In this article, after presenting the preliminary issues as well as the theoretical foundations and general principles, we explain the issue of Imam Ali's (as) socio-political guardianship from the point of view of Ibn Abi al-Hadid. The explanations that he has given about the orders of Amir al-Mu'minin (as) regarding the rightfulness of the Imam in the matter of guardianship, and also the distinction he makes between superiority and caliphate, and other related matters, are examined. Then Ibn Abi al-Hadid's explanations are criticized. The findings of the present study reveal the unfair judgment of Ibn Abi al-Hadid on the issue of the socio-political guardianship of Amir al-Mu'minin (as), which refers to the orders of the Imam in Nahj al-Balagha. In this regard, he has turned a blind eye to the truth by insisting on the presuppositions arising from his beliefs and jurisprudence within his denomination. The purpose of this study is to explain the interpretations of Ibn Abi al-Hadid following the orders of Imam Ali (as) on the issue of the socio-political guardianship of Ahl al-Bayt (as) and then to critique his interpretations. The method of this

* Alborz Medicine Faculty Number (Corresponding Author), kashani1496@gmail.com

** Faculty Number of Alborz University Joghatayi Sabzwari, joghatayi@yahoo.com

*** Faculty Number of Alborz Medicine University, sa.mirkhalili@yahoo.com

Date received:2021/09/29, Date of acceptance: 2021/01/03

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۳۴ پژوهش‌نامه علمی، سال دوازدهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۰

work is analysis and critique based on documents, which is done by referring to library books, credible sites and related software.

Keywords: Socio-Political Guardianship, Government, Ahl al-Bayt (as), Ibn Abi al-Hadid.

نقد دیدگاه و شروح ابن‌ابی‌الحدید در مسئله «ولایت سیاسی اجتماعی اهل بیت (ع) در نهج‌البلاغه»

علی الماسی*

رحمت‌الله جغتایی سبزواری**، سیدعلی اصغر میرخلیلی***

چکیده

ولایت سیاسی اجتماعی اهل بیت (ع) از حقوق مسلم و موضوعه از جانب خدای سبحان است که مورد تأکید قرآن کریم و خود اهل بیت (ع) از جمله نهج‌البلاغه بوده است. به رغم اهمیت و کیفیت شرح ابن‌ابی‌الحدید بر نهج‌البلاغه، وی در مواردی از شرح خود، راه خلاف انصاف را پیموده و فرمایشات حضرت را بر مبنای اصول اعتقادی و فقهی خود شرح کرده است. در این مقاله، پس از ارائه امور مقدماتی و نیز مبانی نظری و کلیات، به تبیین مسئله ولایت سیاسی اجتماعی امیرالمؤمنین (ع) از دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید می‌پردازیم. در این میان، شروحنی که وی در مورد فرمایشات امیرالمؤمنین (ع) در باب احقیقت حضرت در مسئله ولایت ارائه داده و نیز تفکیکی که بین افضلیت و خلافت می‌کند و دیگر موارد مربوطه بررسی می‌شود. سپس نقدهایی که به ابن‌ابی‌الحدید در مورد شروحنش وارد شده را ایراد می‌کنیم. یافته تحقیق حاضر قضاوت غیرمنصفانه ابن‌ابی‌الحدید در مسئله ولایت سیاسی اجتماعی امیرالمؤمنین (ع)، ناظر به فرمایشات حضرت در نهج‌البلاغه است. او در این زمینه با اصرار بر پیش‌فرض‌های برخاسته از عقاید و فقه درون مذهبی خود، چشم بر حقیقت بسته است. هدف از این مقاله تبیین شروح ابن‌ابی‌الحدید ذیل فرمایشات حضرت امیر (ع) در مسئله ولایت سیاسی اجتماعی اهل بیت (ع) و سپس نقد این دیدگاه‌ها و شروح اوست. روش این اثر

* دکترای تخصصی، استادیار، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی البرز (نویسنده مسئول)،
kashani1496@gmail.com

** دکترای تخصصی، استادیار، عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی البرز،
joghatayi@yahoo.com

*** دکترای تخصصی، استادیار، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی البرز،
sa.mirkhalili@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۱۴

بنیادین تحلیل و نقد بر مبنای اسناد است که با مراجعه به کتب کتاب‌خانه، سایت‌های معتبر، و نرم‌افزارهای مرتبط صورت می‌پذیرد.

کلیدواژه‌ها: ولایت سیاسی اجتماعی، حکومت، اهل بیت (ع)، ابن‌ابی‌الحدید.

۱. مقدمه

یکی از مهمترین بیانات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، اشاره به مسأله «ولایت اهل بیت علیهم السلام و حاکمیت سیاسی و اجتماعی ایشان» است. این مسأله در جای‌جای نهج‌البلاغه به چشم می‌خورد و حضرت علیه السلام به بهانه‌های مختلف آن را در دوران حیات سیاسی و اجتماعی خود بیان کرده است. البته طبیعی است که بیانات آن حضرت در این باب، منحصر به زمان حاکمیت رسمی ایشان طی حدوداً پنج سال پایانی زندگیشان نباشید، اما بیشتر بیانات وی در این مدت بوده است؛ زیرا صلاح امت اسلامی در این بود که چنین مطالبی کمتر بیان شود تا انشقاق و اختلاف در میان امت اسلامی پدیدار نگردد. با این حال، در مواردی مشاهده می‌شود ایشان در این زمینه دست به روشنگری‌هایی زده‌اند؛ تا حق در میان آراء باطل به فراموشی سپرده نشود و حقیقت امر در طول تاریخ برای کسانی که در جستجوی آن هستند، نامعلوم نماند.

در این راستا لازم است نگاه نهج‌البلاغه در ولایت و حاکمیت سیاسی و اجتماعی اهل بیت علیهم السلام مورد واکاوی قرار گیرد. با توجه به صعوبت برخی از فرمایشات حضرت، مراجعه به شروح نهج‌البلاغه برای فهم آن، ضروری می‌نماید. یکی از شروح ارزشمند نهج‌البلاغه شرح ابن‌ابی‌الحدید است که هم به خوبی معنای لغات را بیان کرده و هم شأن نزول و ماجرای که به دلیل آن، حضرت سلام الله علیه، خطبه با نامه یا حکمتی را ایراد کرده است، تبیین می‌کند.

باتوجه به اینکه ابن‌ابی‌الحدید، در اصول، معتزلی و در فروع، حنفی است (www.wikishia.net)، مدخل ابن‌ابی‌الحدید) در مواردی، شرحی منطبق با پیش‌فرض‌های ذهنی خود ارائه کرده که با آموزه‌های امامیه هم‌خوان نیست و مورد نقد است. گاه این شروح به شکلی غیرمنصفانه روی داده است، به‌طوری که موجب نادیده گرفتن حق حضرت امیر سلام الله علیه در مسأله ولایت و خلافت وی و فرزندانش شده است. بدین جهت در این مقاله به تبیین شروحو از این قبیل می‌پردازیم و سپس آن را بررسی و نقد خواهیم کرد.

۲. پیشینه تحقیق

تاکنون کتبی در رد این شرح نوشته شده است. نقدها، منحصر به شیعه نیست، بلکه اهل سنت و دیگر فرق نیز بر آن ردیه زده‌اند و غالباً با نگاهی کلامی، دیدگاه‌های وی را نقد کرده‌اند. نک: (نادم، ۱۳۹۱، ۲۳۹) در این زمینه به صورت عام و کلی چند کتاب به نگارش در آمده است که عبارتند از: ۱. کتاب «جانشینان پیامبر در پرتو شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید»، اثر سید علیرضا واسعی که توسط نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در سال ۱۳۸۸ منتشر شده است. این کتاب در شش فصل، وقایع ارتحال رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌تا دوران امامت امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام را بر اساس شرح نهج‌البلاغه، مورد بررسی قرار داده است. ۲. «تجلی امامت در نهج‌البلاغه» نوشته‌ی علاء‌الدین حجازی که بنیاد پژوهش‌های اسلامی مشهد آن را در سال ۱۳۷۲ منتشر کرده است. مطالبی همچون ضرورت شناخت امام، نشانه‌ها و ویژگی‌های امام، سیمای امام در نهج‌البلاغه، سیمای محمد و خاندان او در نهج‌البلاغه، مقام اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام در کلام امام علی‌علیه‌السلام، ویژگی‌های رهبر در کلام امام، امام حق در نهج‌البلاغه و ... در کتاب مطرح شده است. ۳. کتاب «حاکمیت و حکمرانی در نهج‌البلاغه» به‌خامه‌ی محمدمهدی باباپور توسط انتشارات جامعه‌المصطفای قم در سال ۱۳۹۲ منتشر شده که مبانی، ارزشها و ساختار حکومت از منظر حضرت امیر علیه‌السلام مورد بررسی قرار گرفته است. ۴. کتاب «امامت از دیدگاه نهج‌البلاغه» به قلم مرحوم عمید زنجانی در سال ۱۳۷۹ توسط بنیاد نهج‌البلاغه در تهران منتشر شده است که در آن طرح کلی امامت از نظر اعتقادی و فرهنگی با نگاهی به آموزه‌های علوی سلام‌الله‌علیه مطرح شده است.

همچنین پایان‌نامه‌هایی مرتبط با موضوع مقاله دفاع شده که به شرح ذیل است:

۱. «امامت در عینیت جامعه از دیدگاه نهج‌البلاغه» نگاشته‌ی محبوبه بنی‌اسد، با راهنمایی محمدعلی مهدوی راد در دانشکده علوم حدیث در سال ۱۳۹۱ در مقطع ارشد، ۲. «امامت و خلافت از منظر نهج‌البلاغه با تأکید بر نقد شبهات» به قلم معصومه دولت‌آبادی با راهنمایی فتح‌الله نجارزادگان در دانشگاه معارف اسلامی قم در مقطع ارشد در سال ۱۳۹۱، ۳. «وصایت و خلافت امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} از دیدگاه ایشان و نقد آرای ابن‌ابی‌الحدید» نگاشته‌ی زهره پاکروان با راهنمایی سید مهدی مرتضوی در مؤسسه آموزش عالی غیردولتی و غیرانتفاعی دارالقران‌الکریم اصفهان در مقطع ارشد. این پایان‌نامه را می‌توان نزدیک‌ترین اثر به مقاله حاضر دانست.

شایان ذکر است مقالاتی نزدیک به موضوع بحث، به رشته تحریر در آمده که برخی از آنها عبارتند از: ۱. «سیره در نهج‌البلاغه، اهل بیت و خلافت» در چندین شماره، به قلم شهید مطهری در نشریه‌ی درس‌هایی از مکتب اسلام در سال ۱۳۵۰، ۲. «اهل بیت در نهج‌البلاغه» نویسنده طیبه بلوری، در نشریه پژوهش‌های نهج‌البلاغه، شهریور ۱۳۸۵ شماره ۲۵ و ۲۶، «تجلی مرتبت اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن در آینه‌ی نهج‌البلاغه» نوشته‌ی حامد پوررستمی نشریه‌ی مطالعات تفسیری، سال ۱۳۹۸ شماره ۲.

تمایز اصلی این مقاله با دیگر نوشته‌های علمی، تمرکزش بر نقد دیدگاه‌ها و شروح ابن‌ابی‌الحدید در مسأله‌ی ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است که به جز یک پایان‌نامه در دیگر آثار مورد بررسی قرار نگرفته است. همچنین تمایز دیگر این مقاله، بررسی ولایت سیاسی اجتماعی اهل بیت علیهم‌السلام است؛ چه اینکه در دیگر آثار، مواردی دیگر مانند امامت و وصایت و خلافت و ... تحلیل شده است.

۳. گفتار اول: مفاهیم و مبانی نظری

۱.۳ حکومت

حکومت در فارسی به معنای حکم دادن، فرمان دادن و فرمان‌روایی است. (معین، محمد: www.vajehyab.com مدخل حکومت) در عربی از ریشه «ح. ک. م» در اصل به معنای منع و باز داشتن است و به این منظور به حکومت، حکومت گفته می‌شود که فرد را از خلاف دستور و امر خود باز می‌دارد. (الفیومی، احمد ابن علی، ۱۴۰۱ق: ۱۷۸) حاکم و والی در اینجا کسی است که حق امر و ولایت بر دیگر افراد داشته باشد.

۲.۳ ولایت

کلمه «ولایت» از ریشه (ولی) است. «ولی» به معنای قرب و نزدیکی (ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۰۸ق: ۴۱۱) است و «ولایت» به کسر واو، مصدر «والی» به معنای امارت و سلطنت است؛ اما فتح واو مصدر «ولی» ضد «عدو» و به معنای محب و دوست است. (همان) واژه «ولایت» از واژگان پر تکرار و کانونی قرآنی است که به همراه مشتقاتش در کلام الهی ۲۳۱ مرتبه در ۵۵ سوره آمده‌است. «ولایت» از ریشه‌ی «ولی» در صورت‌های گوناگونی در قرآن آمده‌است. ماده «ولی» بر وزن فلس به معنای «قرب و

نزدیکی» (جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶: ۲۵۲۹) است. طریحی «ولایت» را به محب اهل بیت علیهم السلام و تبعیت و تاسی به آنها در اعمال و اخلاق معنا کرده‌است. بنابراین «ولی» به معنای نزدیکی و تبعیت از کسی است که ولایت او را پذیرفته‌ایم. (طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵: ۴۵۵)

۳.۳ ابن‌ابی‌الحدید و شرحش بر نهج‌البلاغه

عزالدین عبدالحمید بن هبه‌الله، معروف به ابن‌ابی‌الحدید یکی از شارحان مهم نهج‌البلاغه در قرن شش و هفت هجری است. (غلامعلی احمد، ۱۳۸۹: ۱۱۴) شرح وی بر نهج‌البلاغه، مفصل و طولانی است و اگر چه در چاپ‌های مختلفی که در سال‌های اخیر از این کتاب انجام شده است، تفاوت مجلدات به چشم می‌خورد، اما به طور تقریبی می‌توان مجلدات شرح وی را حدود بیست جلد دانست که در نوع خود، کم نظیر است. ابن‌ابی‌الحدید یکی از علمای اهل سنت است. همانطور که اشاره شد، وی معتزلی و در عین حال حنفی است.

۴. گفتار دوم: تبیین مسأله «ولایت سیاسی اجتماعی امیرالمؤمنین علیه‌السلام» در شرح ابن‌ابی‌الحدید

۱.۴ احقیق و اولویت اهل بیت علیهم السلام نسبت به مسأله خلافت

حضرت امیر علیه‌السلام در موارد متعددی از نهج‌البلاغه، به حق ولایت و حاکمیت سیاسی اجتماعی خود و دیگر اهل‌البیت علیهم‌السلام اشاره دارد. به عنوان مثال، حضرت در خطبه ۱۵۴ به بیان برخی از شروط والیان پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله می‌پردازد و در طرف مقابل کسانی که دارای این شرایط نباشند را غاصب و سارق منصب حاکمیت سیاسی اجتماعی برمی‌شمارد. در آنجا اشاره به این می‌کند که امام و والی، به مردم راست بگوید و راه خرد را بپیماید و از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و بدانجا خواهد رفت. ولی عده‌ای پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله، در دریای فتنه‌ها فرو رفتند و بدعت را پذیرفتند. سنت‌های پسندیده را ترک کردند. مؤمنان کناره‌گیری کردند و به جای آن، گمراهان و دروغگویان، به سخن آمدند. نک: (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۴)

اینجاست که حضرت به بیان حق خود و اهل‌بیت علیهم‌السلام عصمت می‌پردازد و ولایت را حق خود می‌داند. البته او منشأ حقانیت را امری تکوینی می‌داند؛ زیرا کسی حق

حکم‌رانی بر دیگران را دارد که خدای متعال او را انتخاب کرده و واسطه‌ی فیض قرار داده است. حضرت چنین ادامه می‌دهد: «لا توتی البیوت إلا من أبوابها. فمن أتاها من غیر أبوابها، سمی سارقاً.» (همان) حضرت در اینجا با تلمیح از آیه‌ی شریفه‌ی «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (بقره/۱۸۹) فرمایش خود را به آیه‌ی کریمه مستند کرده است و نتیجه‌ای زیبا درعین حال بدیهی و غیرقابل انکار گرفته‌اند؛ اگر کسی از دروازه‌ی منزلی وارد منزل نشود، خود بخود سارق است. برای ورود به علم پیامبر صلوات الله علیه و آله، تنها راه، راه اهل بیت علیهم‌السلام است و ورود غیر از این راه، سرقت حقوق ایشان است. در مورد شرح ابن‌ابی‌الحدید در مورد این فراز، نکاتی وجود دارد که در شماره چهار از همین گفتار به آن اشاره خواهیم کرد.

۲.۴ تفکیک بین افضلیت و خلافت امیرالمؤمنین از دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید

در فقره‌ای از خطبه‌ی دوم حضرت امیر علیه‌السلام حضرت در باب افضل بودن خود و فرزندان نسبت به دیگران و نیز اختصاص حق ولایت، خلافت و وصایت به ایشان چنین بیان می‌کند:

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِمْ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَحَدٌ ... وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ. أَلَا إِنَّ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ (نهج‌البلاغه، خطبه ۲)

ابن‌ابی‌الحدید در شرح این فرمایش نکاتی را بیان می‌دارد که تعجب هر فرد منصفی را بر می‌انگیزد. او میان نص به خلافت با افضلیت نسبت به خلافت، تفکیک می‌کند. در آنجا شارح «حق ولایت» را مساوی با امارت و حاکمیت می‌داند و به اختلاف دیدگاه بین شیعه و سنی در این زمینه تصریح می‌کند: شیعه معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح به خلافت و ولایت او و فرزندان او کرده‌است، اما اهل سنت معتقدند، آنان خصوصیت‌های حق ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله را دارا هستند، اما این دلیل بر نص بر خلافت ایشان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست!

در شرح مسأله «وصایت» حضرت هم، او اعتراف به وصایت ایشان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، اگرچه بین عامه، برخی افراد منسوب به عناد با حضرت، منکر وصایت اویند؛ اما با این حال وصایت او هم دال بر خلافت ظاهری او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شود! بلکه وصایت او در اموری با شرافت‌تر و با ارزش‌تر از این امور ظاهریه است!

در باب کلمه «وراثت» نیز اشاره به اختلاف شیعه و سنی دارد و وراثت نزد سنیان را به وراثت در علم حمل می‌کند، در حالی که وراثت اهل بیت علیهم‌السلام نزد شیعه در مال و خلافت بوده‌است.

او باب توجیه را در اینجا نمی‌بندد و در مورد توضیح «بازگشت حق به اهلش» ابتدا اعتراف به این نکته می‌کند که این عبارت اقتضا دارد که افراد قبل از حضرت امیر علیه‌السلام، اهلیت این حق (خلافت) را نداشته‌اند و شیعه همین نکته را دلیلی بر عدم حقانیت خلافت افراد پیشین می‌داند؛ اما ما اعتقاد داریم که علی علیه‌السلام احق به امر خلافت بود؛ ولی نه به صورت نص و تصریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، بلکه تنها به صورت افضلیت وی در خلافت. یعنی در عین حال که امیرالمومنین علیه‌السلام در مسأله خلافت و ولایت سیاسی افضل از سه خلیفه پیشین بود، اما نصی بر این نکته برای او وجود ندارد! پس او برترین بشر بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر روی زمین است و احق در مسأله خلافت است؛ ولی به دلیل مصالحی مانند ممانعت از ایجاد اختلاف و تشطط در امت اسلامی از این حق خود درگذشت. بعد از مدتی نیز این حق به او بازگشت. (و خلیفه چهارم مسلمین شد). نک: (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق: ج ۱/ ۱۳۹-۱۴۰)

به دلایل فوق است که عبارت معروف ابن‌ابی‌الحدید در تقدم مفضول بر افضل از او صادر شده‌است و عمق دیدگاه وی در این عبارتش معلوم می‌شود، زیرا با تمام برتری‌هایی که حضرت امیر علیه‌السلام دارد، باز هم تقدیر بر این بوده که خلافت در دست او نباشد. او می‌گوید:

الحمد لله الذي تفرّد بالكمال فكلّ كامل سواه منقوص وقدّم المفضول على الأفضل.
(همان، ۳)

ابن‌ابی‌الحدید در خطبه‌ی شقشقیه نیز درصدد برآمده تا توجیهاًت مختلفی در باب شکایت حضرت امیر علیه‌السلام نسبت به امر غصب خلافت ارائه دهد. یکی از آنها همین معنایی است که آنفاً ذکر شد. او ذیل همین بحث، شکایتهای حضرت امیر علیه‌السلام را کاملاً طبیعی دانسته و معتقد است هر فرد دیگری که خود را در این ماجرا افضل از دیگری بداند و در آن ماجرا متأخر شده باشد، دست به شکایت و جزع و فزع میزند!

۳.۴ اعتراف ابن‌ابی‌الحدید به أحق بودن حضرت در حاکمیت سیاسی

از دیدگاه حضرت علیه السلام هر فردی نمی‌تواند مدعی ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و در صورتی که نتواند این ادعای خود را به اثبات برساند، غاصب و سارق حق ولایت است. رسیدن به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از از دنیا رفتن ایشان، تنها از طریق خاص خود است و کسی که حقیقتاً باب ولایت اوست می‌تواند، مدعی جانشینی وی باشد. حضرت امیر علیه السلام در فرازی از خطبه‌ای که در هنگام بیعت با عثمان ایراد فرمود؛ به صراحت، حکومت و ولایت سیاسی و اجتماعی را حق خود می‌داند و درباره می‌فرماید: لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَاللَّهِ لَأُسَلِّمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ (نهج البلاغه، خطبه ۷۳)

در اینجا شورایی را که عمر برای انتخاب خلیفه بعد از خود تعیین کرد و افراد شورا هم عثمان را برای خلافت انتخاب کردند، با علم به اینکه آن حضرت احق از او (و پیشینیان از اوست)، مورد خطاب قرار داده و علت پذیرش و سکوت و تسلیم به این امر را سالم ماندن جامعه اسلامی در برابر ناخوشی‌ها و اختلافات بیان می‌کند.

ابن‌ابی‌الحدید نیز متفطن به احق بودن حضرت در این مسأله بوده و در شرح آن بیان می‌دارد که حضرت امیر علیه السلام خلافت را حق خود می‌دانست و بر آن تصریح داشت، به خاطر عدم ورود فتنه و نزاع به دین و جامعه مسلمین راه سکوت و پذیرش را درپیش گرفت. او اشاره می‌کند: به همین دلیل بود که بر حضرت واجب شد تا نسبت به ماجرا صبر کند. نک: (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۰: ج ۱۶۷/۶)

سپس شارح، سؤالی را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه چرا حضرت که در اینجا سکوت و صبر را پیشه کردند، در برابر معاویه و اهل جمل همان روش را در پیش نگرفتند؛ در عوض با آنان به جنگ و نزاع پرداختند؟

وی در جواب به نکته‌ای اشاره می‌کند که خود حضرت در همین فراز آن را فرموده‌اند. حضرت در همین فراز می‌فرمایند: در اینجا سکوت کردم و تسلیم تصمیم شورا شدم تا در این میان، تنها بر من جور و ظلم روا شود؛ ولی جامعه اسلامی از ظلم و جور در امان بماند. همین نکته، نشان می‌دهد که فتنه‌ی معاویه و اهل شام (و نیز فتنه‌ی عایشه و اهل جمل) موجب لطمه خوردن به جامعه اسلامی بود. اینجا دیگر فقط منافع خود حضرت در میان نبود تا ایشان با گذشت، سکوت کند. بلکه در اینجا، سکوت وی موجب

لطمه خوردن به امت اسلامی بود و لذا نه تنها سکوت نکرد، بلکه با تمام قوا به جنگ با آنان رفت.

در ادامه ابن‌ابی‌الحدید به نکته‌ای اشاره می‌کند که بسیار جالب توجه است. نکته‌ای که به نظر می‌رسد در نوع خود، ظلمی بس بزرگ به امیرالمؤمنین سلام الله علیه است. وی می‌افزاید: اینکه سکوت حضرت در برابر عثمان، به علت این بود که تنها بر خود ایشان ظلم می‌شود، نشان می‌دهد که عثمان توان‌مندی لازم برای حکومت را از منظر حضرت امیر علیه‌السلام داشته است؛ و الا اگر این‌گونه نبود و مسأله شخصی نبود و بلکه مسأله‌ای اجتماعی بود و حاکمیت عثمان برای جامعه اسلامی مضر می‌بود، بر ایشان لازم بود تا سکوت نکرده، عملکردی به مانند عملکردش با معاویه و اصحاب جمل داشته باشد. پس حکومت عثمان موجب فساد در جامعه اسلامی و جوری به مسلمانان نبود، بلکه مسأله‌ای طرفینی بود که در اینجا ایشان صبر را بر منازعه، ترجیح داد. نک: (همان)

۱.۳.۴ پاسخ شارح به یک شبهه در باب اغماض حضرت علیه‌السلام

در اینجا شارح، سوال و شبهه‌ای را مطرح می‌کند و به آن پاسخی مفصل و درخور شأن حضرت امیر علیه‌السلام می‌دهد.

شبهه ۱.۱.۳.۴

اینکه حضرت امیر علیه‌السلام خود را خازن و باب پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیکی همراهی با ایشان را حق اختصاصی خود می‌داند، آیا به نوعی فخر فروشی و از خود راضی بودن او نمی‌شود؟ البته این اشکال، صرف فرض نیست، بلکه در تاریخ همین ایراد توسط برخی از صحابه به او گرفته شده است. مثلاً عده‌ای به عمر گفتند: امر لشگر را به دست علی بسپار. او در پاسخ گفت: «او از خود راضی تر از این است که این امر را بپذیرد.» همچنین از زید بن ثابت نقل شده که «ما فخر فروش تر از علی و اسامه ندیده‌ایم.» او این افراد را منحرف از علی علیه‌السلام می‌داند و آنها را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

ابن‌ابی‌الحدید در مقام پاسخ از این اشکال، ابتدا تعداد زیادی روایات را با مضامین گوناگون در شأن حضرت امیر علیه‌السلام ذکر می‌کند که همگی اولاً از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده‌اند و ثانیاً از منابع و مصادر درجه اول خود اهل سنت است. سپس خود وی به این نکته اشاره می‌کند که بیست و چهار روایتی را که ذکر کرده است، تماماً از آن منابع اهل سنت نقل شده و هیچکدام از آنها را از مصادر امامیه و شیعه نیاورده است. او صریحاً

بیان می‌کند که روایاتی همچون حدیث غدیر، حدیث منزلت، قصه‌ی برائت، خبر مناجات، ماجرای یوم الدار (یوم الانذار) و ... که مورد تأیید شیعه است را نیاورده‌است. با این حال، تنها به اخباری اشاره می‌کند که ائمه‌ی حدیثی اهل سنت بدانها معترفند. البته وی می‌افزاید تمام آنها را نیز ذکر نمی‌کند. همچنین تنها برخی روایاتی که متهم به ضعف نبوده بلکه صحیح‌السند هستند را ذکر می‌کند.

دو نکته مهم از کلام شارح مورد استفاده‌است: اول اینکه علما و محدثین اهل سنت این روایات را با چنین قوت و نیز کثرتی آورده‌اند، موجب سکون نفس و اطمینان به یک نکته می‌شود و آن‌هم افضلیت حضرت امیر علیه‌السلام بر تمام دیگر صحابه است. نکته مهم دیگر این است که به‌رغم تمام فضائلی که حضرت داراست، علمای عامه، غیر او را بر وی فضیلت و برتری داده‌اند! (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۰: ج ۶/ ۱۶۴)

پس از ذکر موارد فوق، ابن‌ابی‌الحدید بیست و چهار روایات در باب افضلیت حضرت امیر علیه‌السلام می‌آورد که به علت اختصار، راقم سطور، خواننده را به متن اصلی ارجاع می‌دهد. (همان، ۱۷۰)

در نهایت، ابن‌ابی‌الحدید دلایلی بیان می‌کند که همگی دال بر این است امیرالمؤمنین علیه‌السلام - چه در این مورد و چه در جاهای دیگر که به ذکر مناقب و فضائل خود می‌پردازد- در مقام فخر فروشی و از خود راضی بودن نبوده‌است، بلکه به دلایل ذیل، این فضائل را ذکر کرده است:

۱. ذکر مناقب، همگی از باب تحدث به نعمات الهی است و خداوند سبحان نیز، خود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به این کار توصیه کرده‌است. «و أما بنعمه ربک فحدث» (سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۱۱) این مناقب، از جانب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اختصاصاً به ایشان تعلق گرفته است. ... ذکر آنها نشان از بزرگی شأن حضرت نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. ... اگر در مورد هر کسی این‌گونه گفته شود، او باید به آسمان برود، به هوا عروج کند، بر ملائک و انبیا به خاطر آنها فخر کند، مورد ملامت قرار نخواهد گرفت. بلکه این کار، بسیار هم مطلوب و صحیح است.

۲. قطعاً حضرت با بیان این فضائل راه فخر و تبختر را نیموده است، نه در قول و نه در فعل. او فردی متکبر نیست؛ درحالی‌که او از لحاظ خلقی، لطیف‌ترین انسان هاست و از لحاظ طبع، با کرامت‌ترین آنهاست.

۳. چه بسا نقل این مطالب، از باب آرام شدن دل و یا از باب شکایت کسی باشد که مورد ظلم قرار گرفته و مغموم و مهموم شده است.
۴. می‌تواند ذکر فضائل از باب شکر نعمت‌هایی باشد که خدای سبحان به او عطا کرده‌است. در عین حال، غافل و جاهل را به این مسائل متنبه و آگاه کند.
۵. در نتیجه ذکر این امور، به نوعی امر به معروف و نهی از منکر است. زیرا با بیان این نکات حق برای دیگران آشکار شده و به معروف پی می‌برند. حسن ختام شرح زیبا و بلیغ این شارح بزرگ با این آیه‌ی شریفه از قرآن کریم است:
- أَفَمَنْ يُهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
(سوره یونس، آیه ۳۵) نک: (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۰: ج ۱۷۰/۶ تا ۱۷۹)

۴.۴ فضیلت و مدیریت حضرت علیه السلام از دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام و نیز در باب مدیریت و مدیریت این بزرگواران در نهج‌البلاغه فرمایشاتی درخور توجه دارند. حضرت علیه السلام در خطبه‌ای که منطبق با نظر برخی از شارحان در مدینه بیان نموده‌اند، (دشتی، محمد، ۱۳۷۹: ۲۸۵) در باب فضائل حضرت امیر علیه السلام و همچنین حقی که ایشان برای ولایت سیاسی اجتماعی خود در جامعه اسلامی و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله قائلند در فرازی از یکی از خطبه‌های حضرت، توضیحات مفصلی بیان می‌کند که مختصری از آن، چنین است. ابتدا فرمایشی که حضرت بیان کرده‌اند بدین قرار است:

نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۴)

ابتدا ابن‌ابی‌الحدید ابتدا به بیان معنای لغوی برخی از لغات و سپس به شرح فرمایشات آن حضرت می‌پردازد. پس از آن، به این نکات اشاره می‌کند:

۱. منظور حضرت امیر علیه السلام، از «نحن» خود اوست؛ اگر چه در اینجا به صورت جمع آورده است. معنای کلمه‌ی «الشُّعَارُ» در اینجا لباسی است که همراه با بدن انسان باشد. در واقع، شعار، همان لباسی است که انسان آن را پوشیده‌است. مراد حضرت از این عبارت، نزدیکی و اختصاص خود وی به پیامبر صلی الله علیه و آله است.
۲. تفسیر کلام حضرت امیر علیه السلام از «الخزنة و الابواب» به دو شکل است:

تفسیر اول اینکه آن حضرت، خزنه و باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. در این زمینه ابن‌ابی‌الحدید روایات و عبارات متعددی از پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر می‌کند که مؤید این احتمال و تفسیر است. عباراتی همچون: «أنا مدينة العلم و علی بابها...»، «خازن علمی» و «عیبه علمی».

تفسیر دوم اینکه حضرت امیر علیه‌السلام خازن و باب بهشت و جهنم باشد. البته خود همین قسیم بهشت و جهنم بودن نیز از دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید به دو شکل می‌تواند مورد تفسیر قرار گیرد:

یکم اینکه کسی وارد بهشت می‌شود که ولایت حضرت علی علیه‌السلام را دارا باشد. بدین معنا که کسانی که محبت ایشان را دارا باشند، وارد بهشت می‌شوند و کسانی که محبت او را در دل نپرورانده باشند (و بغض او را داشته باشند)، به جهنم می‌روند. بهترین روایتی که در این زمینه وجود دارد، «إنه قسیم النار و الجنة» می‌باشد.

دوم اینکه خود حضرت مستقیماً (بدون نگاه به بحث حب و بغض ایشان) عده‌ای را به بهشت وارد کند و عده‌ای را به جهنم. ابن‌ابی‌الحدید سخنی را از ابو‌عبید نقل می‌کند که در برخی از روایات اشاره به همین معنا و تفسیر دارد. «حضرت امیر علیه‌السلام در روز قیامت به جهنم می‌گوید: «این فرد از من است؛ پس او را رها کن و این فرد دیگر از توست، پس او را در بگیر.»

۳. اینکه حضرت امیر علیه‌السلام فرموده‌است: «ولا تؤتی البیوت الا من ابوابها» اشاره به آیه شریفه قرآن کریم دارد که می‌فرماید:

لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا
(سوره بقره، آیه ۱۷۷)

شارح در ادامه می‌افزاید: حضرت کسی را که از غیر باب وارد به منزلی شود، سارق نامیده‌است. این سارق یا سارق ظاهری است که حصار منزلی را بشکند و بدون اجازه وارد منزلی شود و یا سارق باطنی است که علم را از غیر استاد و محقق طلب کند.
(ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۰: ج ۶ / ۱۷۹)

۵. گفتار سوم: نقد دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید در ولایت سیاسی اجتماعی اهل‌بیت علیهم‌السلام

در بررسی و تحلیل شرحی که شارح ذیل فرمایش حضرت امیر علیه‌السلام در آخرین جمله از خطبه ۳۷ (فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي ...) ارائه داده است، لازم به بیان چند نکته هستیم:

۱. ابن‌ابی‌الحدید در این فقره از فرمایش حضرت امیر علیه‌السلام، شرحی مبسوط ارائه کرده است. شرحی که در مواردی مطابق با میل بسیاری از اهل سنت و عامه نمی‌باشد؛ زیرا در موارد زیادی به امامیه نزدیک شده است و در جایی که به بیان فضائل حضرت می‌پردازد، به‌رغم محدودیت‌ها و فشارهایی که از جانب آنان به سمت اوست، نهایت تلاش را کرده که از دایره‌ی انصاف خارج نشود. بدین دلیل جای خوشنودی است که پرده‌های تعصب، نگاه او را کور و مسدود نکرده است و به برخی از حقایق در باب ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام معترف است.

۲. به نظر می‌رسد، شارح، در مواردی تحت تأثیر فرهنگ به جای مانده از عصیبت جاهلی هم قرار گرفته است. بسیاری، مفهومی از جانشینی و خلافت در ذهن خود دارند که بازگشت به محیط قبیله‌ای و عشیره‌ای دارد. مفهومی که صرفاً به تمشیت امور روزمره و حل اختلافات درون قبیله‌ای از آن برداشت می‌شود. این نگاه، مقامی معنوی برای خلیفه در نظر نمی‌گیرد و خلیفه را امام و هادی امت نمی‌داند، بلکه حاکم و مدیر در امور مادی مردم می‌داند. نک: (مسجدجامعی، محمد، ۱۳۹۹، ۵۶) از برخی از سخنان ابن‌ابی‌الحدید می‌توان استشمام کرد که نگاه وی به مسأله‌ی خلافت، با دیدگاهی که شیعیان نسبت به خلافت دارند، تفاوت مفهومی و ماهوی دارد و به خلاف شیعیان، هدایت‌گری معنویت را رکنی از ارکان خلافت نمی‌داند.

۳. به‌رغم اینکه در مواردی وی رعایت عدالت و توازن را کرده و حقایق را انکار نکرده است، با این حال در همین فراز از شرح او از خطبه ۳۷، انتقادات و سؤالاتی نسبت به او مطرح می‌شود که در نکات ذیل می‌توان از ابن‌ابی‌الحدید پرسید:

الف. او در اوایل شرح خود، این نکته را بیان می‌کند که حضرت امیر علیه‌السلام با بیان خازن و باب و نیز لباس و صحابی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودن، اشاره به اختصاص و نزدیکی هر چه بیشتر خود به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نموده است. اما سؤال این است که آیا ابن‌ابی‌الحدید اطلاع از این مطلب ندارد که این حق اختصاص و قرابت به حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه لوازمی دارد؟ مگر امکان دارد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جای‌جای حیات خود به این امر

اشاره داشته باشد، با این حال، ولایت سیاسی اجتماعی خود را به فرد دیگری پس از خود تحویل دهد؟ آیا این امر از نه تنها از شخصی مانند پیامبر صلی الله علیه و آله که اعقل الناس و حکیم ترین آنان بودند، بلکه از یک فرد عادی که بهره‌ای متعارف از عقل داشته باشد، بعید نیست؟

ب. ابن ابی‌الحدید در یکی از بخش‌های شرح خود، سارق را به دو گونه می‌داند و یکی از انواع آن را سارق باطنی می‌داند. تا اینجا به درستی بیان و شرح کرده‌است. اما از اینجا به بعد اشکالی به بیان وی وارد است. با توجه به اینکه، وی سرقت باطنی را سرقت در علم می‌داد، به نظر می‌رسد وی عامداً و یا ناخواسته به بیراهه رفته است؛ زیرا درست است که خود را به ناحق، باب علم دانستن نوعی سرقت است، اما اولاً کسی مدعی نیست که در این زمینه رقیب حضرت امیر علیه‌السلام است و او باب علم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ ثانیاً منظور حضرت امیر علیه‌السلام از سرقت حق او، سرقت ولایت و خلافت و جایگاه سیاسی و اجتماعی اوست که توسط سه خلیفه‌ی پیش از وی به یغما رفته است. در اینجا شارح حقیقت را کتمان کرده است و راه درست را نپیموده‌است. شاید به همین دلیل باشد که وی با علم به افضلیت حضرت امیر علیه‌السلام نسبت به خلفای دیگر، بر تقدم مفضول (خلفای اول تا سوم) بر افضل، خدای متعال را شکر می‌کند و در بخشی از شرح خود که قبلاً اشاره شد و در آنجا شکر خدای سبحان را بر مقدم کردن مفضول بر افضل می‌کند.

به نظر می‌رسد، این دیدگاه نه تنها منطبق با آموزه‌های اصیل و بدیهی دین اسلام من جمله اعتقاد به حکمت و عدل الهی نباشد، بلکه حتی با دریافته‌های عقل سلیم و وجدان بیدار هم هم‌خوانی نداشته باشد. چگونه امکان دارد خدای سبحان که اعقل عقلا، بلکه خالق‌العقل است، فردی که نه تنها مفضول است، بلکه چه بسا فردی بدون هیچ وجه فضلی را بر فردی که افضل از تمام نوع بشر (به‌جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) است، مقدم کند؟ تنها عاملی که می‌تواند این مسأله را رقم بزند، غصب، ظلم و سرقت حق حضرت علیه‌السلام است. شیخ طوسی چنین دیدگاه سخیف و غیرعقلانه‌ای را این‌گونه نقد می‌کند:

اما آنچه دلالت می‌کند بر اینکه امام در ظاهر باید از همه بالاتر و افضل باشد این است که ما می‌دانیم و روشن است که مقدم کردن فرد مفضول و پائین تر بر فرد افضل (عقلاً) کار قبیحی است ... و در علم به قبیح چنین امر بدیهی هیچ یک از عقلا اختلاف ندارند ... و زمانی که خداوند امر نصب امام را عهده‌دار است (عقلاً) واجب است کسی را

انتخاب کند که در پیش ما ظناً و علماً از همه بالاتر باشد؛ یعنی فردی که مسلمین اطمینان و علم دارند به اینکه از همه افراد بالاتر است. (طوسی، ۱۴۰۶ق: ۳۰۸، ۳۰۹)

ج. شاید بتوان گفت: کتمان حقیقت توسط ابن‌ابی‌الحدید، امری عامدانه بوده است. در واقع، وی بر اساس پیش‌فرضهایی که در ذهن بسیاری از علمای عامه رسوخ کرده است، در مورد این امر خطیر قضاوت کرده است؛ قضاوتی نابجا و ناشی از تعصبات کورکورانه. در این زمینه شواهدی نیز وجود دارد. یکی از آنها در خط پایانی فقره قبلی گذشت. شاهد دیگر را می‌توان در عبارت وی نسبت به مخالفین حضرت امیر علیه‌السلام برداشت کرد. او در جایی که در مقام دفاع از ذکر مناقب حضرت توسط خودش برآمده است، بیان می‌کند کسانی که به حضرت امیر علیه‌السلام خرده گرفته اند، منحرف از علی علیه‌السلام هستند. در واقع، انحراف از امیرالمؤمنین سلام الله علیه به گونه‌ای انحراف از راه ایشان و نیز از مسلک و عقاید وی است. اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روش و مسلک، راه خود را از کسانی که حق وی را در مسأله‌ی ولایت غصب کردند، جدا نمود و بر فرض، این علی بن ابیطالب علیه‌السلام است که در این اختلاف دیدگاه بر حق است، پس دسته‌ی مقابل او، به ناحقند؛ اما ابن‌ابی‌الحدید، این لازمه‌ی کاملاً آشکار را نادیده می‌گیرد و به آن تصریحی ندارد. چنین کتمان حقیقی بزرگترین انتقادی است که به او وارد است.

شایان ذکر است به‌رغم این کتمان حق، می‌توان در عین حال، او را در میان علمای عامه، از منصف‌ترینشان دانست؛ زیرا اولاً او به بسیاری از فضایل آن حضرت تصریح و اعتراف دارد در حالی که قریب به اتفاق دیگر علمای سنی مذهب، همین میزان صراحت در مسأله را نیز نداشته و حقایق را در حد گسترده تری کتمان می‌کنند. ثانیاً در مواردی که نظر می‌رسد به علت همین نکاتی که ابن‌ابی‌الحدید در باب حقانیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدانها معترف است، تا حد زیادی به دیدگاه‌های شیعه و امامیه نزدیک شده است و به صورت ضمنی آنها را پذیرفته است. حتی بعید نیست قائل به این نکته شویم که به علت خفقان زمان، او در این زمینه تقیه می‌کرده و اعتقاد راسخ اما مخفی‌اش، همان اعتقادات امامیه در باب ولایت و امامت سیاسی ائمه علیهم‌السلام باشد. به همین دلیل است که برخی از علمای عامه، ابن‌ابی‌الحدید را از خود نمی‌دانند و گاه معتقدند او راه ضلالت را پیموده (به اعتقاد آنان)، رافضی شده و به مسلک امامیه پیوسته است.^۱

د. در یکی از فرازها، شارح، نقل فضایل را از باب امر به معروف و نهی از منکر می‌داند. در آنجا وی به این نکته اشاره می‌کند که حضرت امیر علیه‌السلام از باب امر به معروف، فضائل خود را بیان کرده‌است تا حق برای دیگران مخفی نماند و آشکار شود. اما سؤالی که مطرح است این است که اگر بیان فضایل، به گونه‌ای بیان حق است، یکی از فضائل آن حضرت، بلکه از افضل فضائل آن حضرت که بارها مورد اشاره‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، خود ایشان و دیگر ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده‌است، جانشینی بلافصل ایشان پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. چیزی که نه می‌توان آن را انکار کرد و نه بر هر فرد منصفی مخفی است. در اینجا چرا امثال ابن‌ابی‌الحدید حق را کتمان می‌کنند و واقعیت مطلب را برای دیگران بازگو نمی‌کنند؟

به هر حال حضرت امیر علیه‌السلام را نمی‌توان با هیچ یک از خلفای پیشین وی، مقایسه کرد. این مسأله حتی برای فردی همچون ابن‌ابی‌الحدید سنی مذهب هم مغفول نمانده‌است. زیرا امام علیه‌السلام به محمد بن ابی‌بکر، هنگام انتصابش به فرماندهی لشکر مصر می‌فرماید:

فَإِنَّهُ لَا سِوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَىٰ وَ إِمَامُ الرَّدَىٰ (نهج البلاغه، نامه ۲۷)

«امام هدایتگر و زمام‌دار گمراه هرگز یکی نیستند.»

ابن‌ابی‌الحدید، امام هدی را به خود حضرت تفسیر می‌کند و امام گمراه و پست را به معاویه شرح می‌دهد. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۰: ج ۶/۱۷۰)

اما با تمام این احوال وی در بزنگاه ماجرا، قافیه را می‌بازد و حق را کتمان می‌کند. یکی از نویسندگان در این زمینه چه زیبا می‌نویسد:

واقعیت اینست که مردم، امیر مؤمنان علیه‌السلام را از دست دادند، اما تاریخ و بشریت حقیقت را فراموش نکرد. دیدگاه حضرت به سیاست مردم، نگاه دیگری بود. اگر حکومتش کوتاه بود نه از آن جهت که نمی‌توانست یا از راه و رسم آن آگاه نبود، بلکه نمی‌خواست آن را به زور و ظلم جستجو کند. (فاضل مشهدی، محمد کاظم بن محمد، ۱۳۷۳: ۱۶)

۶. نتیجه‌گیری

در تحلیل و نقد شرح ابن‌ابی‌الحدید در این فقرات از فرمایشات حضرت امیر علیه‌السلام باید به این نکته اذعان کرد که تا جایی که بحثی از خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ولایت سیاسی اجتماعی آن حضرت نباشد، وی راه انصاف را می‌پیماید و به بیان فضائل ایشان می‌پردازد. اما در جایی که بحث از امامت، خلافت، رهبری و ولایت سیاسی و اجتماعی ایشان شد، وی به بیراهه رفته و با کتمان حقیقت، غیرمنصفانه سخن می‌گوید.

درحقیقت طبق فرمایش حضرت امیر علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، ولایت امر حضرت، حقی بر گردن مردم بوده است و با انتخاب فرد دیگر و یا با غصب این حق از جانب یک فرد یا یک عده، نمی‌توان آن را نادیده گرفت و واقعیتی که حکم مطلوب خدای سبحان است، مرفوع شود. این نکته از جانب ابن‌ابی‌الحدید مورد غفلت قرار گرفته است. خود حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶)

این گونه نیست که در حکومت اسلامی تنها تمام حق‌ها بر گردن مردم و به نفع مردم باشد. بلکه هم حاکم بر گردن مردم حق دارد و هم مردم بر گردن حاکم دارای حق هستند. نک: (قربانی، زین‌العابدین، ۱۳۶۸: ۱۹۹)

در باب فلسفه سکوت آن حضرت نیز همان‌گونه که ذکر شد، از دیدگاه او، از سویی به خاطر حفظ انسجام و وحدت جامعه اسلامی حضرت سکوت کرد و از دیگر سوی، هر آن کس که قدرت بیشتری بر به چنگ آوردن حکومت و خلافت داشت، پیروز میدان بوده‌است و چون حضرت امیر علیه‌السلام نتوانست این گوی را از دست ابابکر و عمر بریاید، به همین دلیل به این حکم، گردن نهاد و خلافت آنان را پذیرفت و با آنان بیعت کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در اینکه آیا او یک امامی است، یا یک عالم سنی، اختلاف دیدگاه است؛ اما در مجموع، از سخنان و نوشته‌های مختلف وی برمی‌آید که او یک سنی است؛ اگرچه نسبت به دیگر علمای اهل سنت، منصف‌تر بوده‌است.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
- ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه، ج ۶. بیروت: دار احیاء کتب العربیه، ۱۹۶۰.
- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱: قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. جلد ۱۵. بیروت: دار الاحیاء، ۱۴۰۸ ق.
- اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، ج ۶، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶.
- القیومی، احمد ابن علی، المصباح المنیر. بیروت: دار الاعلام، ۱۴۰۱ ق.
- دشتی، محمد. ترجمه نهج البلاغه. قم: انتشارات صحفی، ۱۳۷۹.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن. الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد. بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۶ ق.
- طریحی، فخر الدین بن محمد. مجمع البحرین. جلد ۱. تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵.
- غلامعلی احمد، شناخت نامه نهج البلاغه: تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۹.
- فاضل مشهدی، محمد کاظم بن محمد. نظام نامه حکومت، شرح و تفسیر عهدنامه امیر مؤمنان. قم: انصاریان، ۱۳۷۳.
- قربانی، زین العابدین. "ضرورت وجود حکومت از دیدگاه نهج البلاغه." اصول و شیوه های حکومت اسلامی در نهج البلاغه در، توسط جمعی از نویسندگان، ۱۹۳-۲۰۲. قم: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۸.
- مسجدجامعی، محمد، تا راه گم نشود، قم: مؤسسه راهبردی مرام، ۱۳۹۹.
- معین، محمد. فرهنگ معین. جلد ۲. تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱.
- نادم، محمد حسن، در آستانه‌ی نهج البلاغه، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۱.
- گروه پاسخ به شبهات www.waliasr_aj.co/persian/shownews.php?idnews. = (دستیابی در ۰۲/۰۲/۱۳۹۷).
- www.wikishia.net. ذیل مدخل ابن ابی الحدید.